

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

لوسی (سمت چپ) به همراه همسرش. این تصویر بازسازی شده یکی از قدیمی‌ترین اجداد دویای ما (آ. آفانسیس با قدمت سه میلیون سال) است و از روی بازمانده اسکلتی ساخته شده که حدود ۴۰۰ هزار سال مانده است.

# یان تاترسال : در هزارتوی تکامل انسان

**یان تاترسال (Ian Tattersall)** این باستان مردم‌شناس (مردم‌شناس دیرینه‌شناس) معروف که همواره به دنبال اطلاعات به دست آمده در مورد درخت نسب‌شناسی ما انسان‌هاست، ناگهان اجداد ناشناخته بسیاری از گونه‌های انسانی ناپدید شده را از ظلمت مجهولات علم بیرون می‌کشد.

به من نیز مثل اغلب مردم آموخته بودند که تکامل انسان را روندی خطی بدانم با «پیوندی گم شده» که میمون‌ها و تعدادی از انسان‌های نخستین را طی فرایندی برای رسیدن به کمال که نقطه اوج آن همین جایی است که امروز به آن رسیده ایم، به هم ارتباط می‌دهد. این تئوری‌ای سنتی و مورد تأیید مردم‌شناسان نسب‌شناس است، یعنی همان «شکارچیان» فسیل‌های انسانی که سعی دارند گذشته ما را بازسازی کنند. اما در این زمینه روز به روز کارشناسان متعددی با نظریات مختلف ظهور می‌کنند و به شما به عنوان رهبر مکتبی جدید نگاه می‌شود، لطفاً در این مورد توضیح دهید.

همه فکر می‌کنند که تکامل بشر در واقع پیشرفت خطی یک موجود ابتدایی به سمت موجودی کامل است. این باور غلطی است. من بعد از مطالعه لمورها (Lemurs) یعنی پرمات‌های میمون شکل ماداگاسکار، جایی که تنوع جانوران در آن زیاد است، به موضوعات مردم‌شناسی - نسب‌شناسی پرداختم. واقعا جای سؤال است که در این جزیره چه طور این گونه‌های متعدد جانوری به وجود آمده‌اند، در صورتی که در بحث مردم‌شناسی - نسب‌شناسی چنین سؤالی از خود نمی‌پرسیم، زیرا در حال حاضر تنها یک گونه انسانی وجود دارد. از یک نظر، ما از اینکه تنها گونه انسانی جهان هستیم خود را طبیعی و نرمال می‌دانیم، در صورتی که اگر مطالعاتی در مورد فسیل‌های انسانی داشته باشیم، متوجه می‌شویم که این

وضعیت طبیعی نیست، شاید این اولین بار در طول تاریخ باشد که تنها یک گونه انسانی در جهان وجود دارد. رقابت بین گونه‌های متعدد انسانی به پنج میلیون سال پیش باز می‌گردد که با پیدایش گونه انسانی کنونی پایان یافته است؛ به عنوان مثال دو میلیون سال پیش حداقل چهار گونه انسانی در یک محیط در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند. اینکه این گونه‌های انسانی از وجود یکدیگر بی‌خبر بوده‌اند، یا روابط دوستانه‌ای داشته‌اند بر ما معلوم نیست.

جواب این سؤال هر چه باشد، ما تنها شاخه زنده بيشه پر حاصلی هستیم که در نتیجه تجربه‌های تکامل به وجود آمده است. ما در هیچ صورت در اوج نردبانی که پیشینیانمان احتمالاً با سعی و تلاش پیموده‌اند، نیستیم.

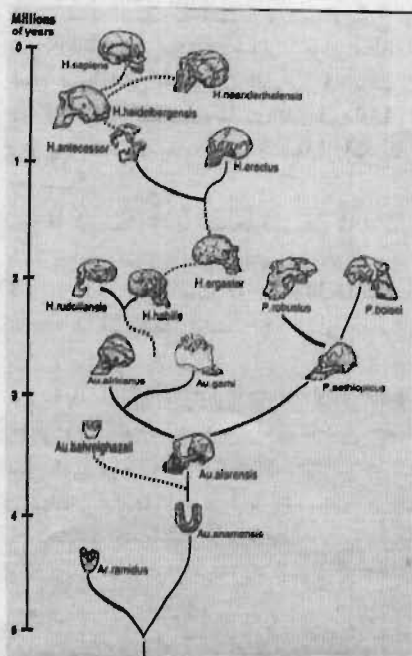
تئوری شما در مورد تکامل انسان از چه نظر با مفاهیم سنتی داروین تفاوت دارد؟

- ببینید، از نظر داروین شما ارگانیسم‌های فراوانی دارید که با گذشت زمان تکامل می‌یابند و باعث به وجود آمدن گونه‌های جدید می‌شوند. تنظیم دقت این امر بر عهده انتخاب طبیعی است. موجوداتی که بیشترین سازگاری را با محیط خود دارند، با انتقال دادن صفات خوب خود تکثیر پیدا می‌کنند، به طوری که هر نسل نسبت به نسل پیش از خود اصلاح می‌شود. بنابراین تکامل داروینی بیشتر گرایش دارد تکامل را در فضای «صفات» در نظر بگیرد تا «گونه‌ها». یعنی اینکه مثلاً از عبور به وضعیتی عمودی یا از تکامل دست‌ها صحبت می‌کنند بی آنکه توجه داشته باشند که دست‌ها یا پاها چیزی نیستند مگر جزئی از یک کل. در واقع انتخاب طبیعی مکانیسمی کوراست که ارگانیسم‌های کامل را حذف یا حفظ می‌کند. ارگانیسم‌های فردی نظام‌های پیچیده شگفت‌آوری هستند به این معنا که هر ارگانیسم به عنوان مجموعه‌ای از اجزای خود و نه به علت یک صفت خاص برنده یا بازنده می‌شود.

این مسئله در مورد جوامع و گونه‌ها نیز صادق است. در دنیایی با منابع محدود، گونه‌های موجودات زنده شدیداً با هم در

رقابت هستند. از سوی دیگر زیست بوم‌هایی که با دخالت این گونه‌ها تشکیل می‌شوند، گرایش خطرناکی به تغییرات ناگهانی دارند. وقتی زیستگاه شما ناگهان زیر قشری از یخ فرو رود، دیگر چندان اهمیتی ندارد که شما با دست‌ها و جنگل‌هایی که زیر یخ رفته‌اند، سازگاری کامل پیدا کرده باشید یا نه.

بالاخره اینکه، طبق مفاهیم داروینی، بروز تدریجی تنوع از نسلی به نسل دیگر باعث ظهور گونه‌های جدید می‌شود و این زمانی است که افراد متعلق به یک گروه دیگر قادر به تکثیر شدن در بین خود نیستند. با این حال، یک جمعیت می‌تواند در طول زمان از نظر مورفولوژیک یا ریخت‌شناسی تغییر کند بی آنکه این تغییرات به تولد گونه جدیدی منجر شود. در واقع ایجاد تغییرات ژنتیکی چشمگیر و پایدار تنها در سطح یک جمعیت محدود امکان‌پذیر است، زیرا هرچه تعداد افراد یک جمعیت بیشتر باشد، مشکلات بیشتری در راه گسترش ژنتیکی وجود دارد.



درخت نسب‌شناسی ما از نظر یان تاترسال

# تئاندرتال‌ها ۱۵۰ سال است که شناخته شده‌اند، آیا ممکن است چیزهای دیگری هم کشف شده باشند و تاکنون به آنها توجه نکرده باشیم؟



را ببینیم. اما من از نحوه همکاری و کمک همکارانم بسیار راضی هستم. چرا که بدون کمک آنها این فرایند می‌توانست سخت‌تر و پرهزینه‌تر باشد.

در دفتر کار شما حدود دو هزار برگ کاغذ وجود دارد که در آنها این فسیل‌ها را شرح داده‌اید و قرار است که در مارس آینده آنها را به همراه تصاویری منتشر کنید. خود عکس‌ها به تنهایی کمک بزرگی برای پیشرفت این رشته هستند، زیرا اکثر دانشجویان دوره دکتری در این رشته، هرگز حتی فسیل‌هایی را که راجع به آنها مطالعه می‌کنند، نمی‌بینند. ببینید، هر کس به روش خود فسیل‌ها را توصیف می‌کند و مشکل عمده هم همین است. ولی همه کارشناسان هوموساپین را به‌عنوان مرجع در نظر می‌گیرند و از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که الزاماً مناسب گونه‌های دیگر هومینیدها نیستند. برعکس، ما همه گونه‌ها را به یک شکل مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا کسانی که فسیل‌ها را ندیده‌اند بتوانند آنها را با هم مقایسه کنند و به نتیجه‌گیری‌های خاص خودشان برسند. این برای اولین بار است که صدها فسیل به گونه‌ای متناسب و هماهنگ توصیف می‌شوند.

مطالعه لمورها شما را نسبت به تنوع فسیل‌های انسانی حساس کرده است. اما آیا مثلاً جمجمه یک میمون را با همان علاقه‌ای که در مورد جمجمه یک انسان نشان می‌دهید، مشاهده و بررسی می‌کنید یا نه؟ من فکر نمی‌کنم که فسیل‌های انسانی را باید با دید متفاوتی نگاه کرد. همه استخوان‌ها چه متعلق به انسان باشد چه نباشد، نشانی از گونه‌های منقرض شده است و بنابراین دلیلی بر گوناگونی جهان هستند و زمانی که آدم صدها استخوان را بررسی می‌کند دیگر وقتی برای فکر کردن به مسائل اصالت وجودی ندارد.

آیا این نقطه ضعف شما نیست؟ شما فقط به اختلافات بیولوژیک (زیست‌شناسی) علاقه نشان می‌دهید و به عوامل دیگر از جمله فرهنگ توجه ندارید.

من قصد ندارم چیزی را حذف کنم ولی برای جلوگیری از اشتباهات در ادامه راه، چاره‌ای نداریم جز اینکه از مورفولوژی (ریخت‌شناسی) شروع کنیم. باید از ابتدا یک

فسیل‌هایی را که در جهان کشف شده مطالعه کند، شما برای دسترسی به مجموعه‌ها چه اقداماتی انجام داده‌اید؟

کار مشکلی است. مخصوصاً در مورد فسیل‌هایی که به تازگی کشف شده‌اند. افرادی



کسی نمی‌داند که جمجمه بالایی مثل جمجمه پایین متعلق به یک گونه تئاندرتال است یا یک گونه دیگر

که شخصاً این فسیل‌ها را کشف کرده‌اند، برایشان مشکل است که ببینند دیگری در مورد آنها اظهار نظر می‌کند. از سوی دیگر بیشتر فسیل‌های انسانی از کشورهای جنوب می‌آیند و گاهی اوقات آنها را به‌طور غیر قانونی به غربی‌ها می‌فروشدند و بعضی وقت‌ها هم باید کمیسیون‌ها، دفترها و موانع اداری بسیاری را پشت سر گذاریم تا بتوانیم فسیل‌ها

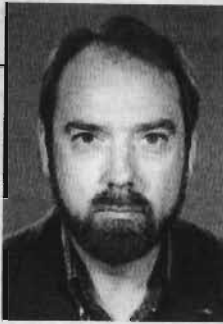
با مطالعه فسیل‌ها می‌گویند که تاکنون شش یا هفت گونه انسان وجود داشته است. در حالی که شما می‌گویید این تعداد ممکن است به هفده گونه یا بیشتر هم رسیده باشد. پس، چرا چنین تنوعی را در بازمانده‌های فسیلی ندیده‌ایم؟

ساده است، مردم‌شناسان دیرینه‌شناس در مطالعه بازمانده‌های فسیلی، به مسئله ریخت‌شناسی (مورفولوژی) توجه کافی نکرده‌اند. آنها همیشه به اختلافاتی که از نظر فرم، مثلاً بین جمجمه‌ها، آرواره‌ها یا ستون‌های مهره وجود دارد بی‌توجه بوده‌اند و فکر می‌کنند تنها با محاسبه عمر فسیل و اندازه مغز آن می‌توانند موقعیت فرد را در یک گونه تعیین کنند. بدون شک، در هومینیدها (Hominide's)، حجم قسمت مغز با گذشت زمان افزایش یافته است. اما این روند باعث شده که پژوهشگران مسئله «تنوع» را فراموش کنند و بیشتر به «تداوم» توجه نشان دهند؛ و در نتیجه باعث قوت گرفتن این عقیده شده که تاریخچه تکامل انسان بسیار کند و از وضعیت نخستین به سمت تعالی رفته است. همچنین باید اضافه کنم که بسیاری از مردم‌شناسان دیرینه‌شناس، کارشان را از ابتدا با مطالعه آناتومی انسان شروع می‌کنند و از دیگر اجزای دنیای حیات غافل‌اند.

هفت سال است که شما به همراه یکی از همکارانتان یعنی جفری شوارتز برای مطالعه تمام فسیل‌های با اهمیت انسانی که تاکنون در کره زمین کشف شده‌اند، همه دنیا را زیر پا گذاشته‌اید، انگیزه شما از این کار چیست؟

ما کارمان را با مطالعه انسان تئاندرتال شروع کردیم و با خود گفتیم «خدای بزرگ! بیش از ۱۵۰ سال است که تئاندرتال‌ها کشف شده‌اند. آیا ممکن است چیزهای دیگری کشف شده باشند و تاکنون به آنها توجه نکرده باشیم؟» بنابراین با مطالعه اولین فسیل خیلی زود متوجه ساختارهای داخلی حفره بینی شدیم که تا آن زمان کسی متوجه آن نشده بود. ما امیدواریم با به‌دست آوردن اطلاعات جدیدتر از راه مطالعه فسیل‌ها به دانش کامل‌تری در مورد تنوع گونه‌های انسانی دست پیدا کنیم.

به نظرم تاکنون کسی نتوانسته است همه



نمونه: (Specimen)

یان تاترسال

گونه:

هوموساپین

سن: ۵۵ سال

اصلیت: متولد انگلستان -

بزرگ شده در آفریقای شرقی

**شغل: مسئول گروه مردم‌شناسی موزه تاریخ طبیعی نیویورک**  
**تکامل فردی: راه پیش کسوت بزرگ خود، چارلز داروین را ادامه داده و در کالج مسیح دانشگاه کمبریج در رشته‌های انسان‌شناسی و باستان‌شناسی فارغ التحصیل شده است، اما در دوره دکتری تخصصی خیلی زود مسیر مطالعاتش را از مسیر تکامل انسان به شاخه شناخت پریمات‌ها، به‌ویژه لمورهای ماداگاسکار و میمون‌های جزیره موریس تغییر داد. ویژگی‌های خاص: دو ویژگی غیر معمول ناشی از زمان سپری شده با پسر دایی‌ها، پسر عمه‌ها و پسر عموهای پریمات مان در جنگل، ویژگی درک تنوع اجداد انسان و از سوی دیگر، احترامی عمیق نسبت به طبیعت، این دیدگاه او را متقاعد ساخته که گونه خودش هیولایی است که اشتیهای بیش از حدش دنیا را به مخاطره انداخته است.**  
**اهمیت تاریخی: او استاد پایین آوردن گونه ما از سکوی افتخاراتش است.**

در عین حال اگر متخصصان را متقاعد کنیم که فسیل‌ها را با دقت بیشتری بررسی کنند، حوزه مردم‌شناسی - دیرینه‌شناسی باز هم چیزهای تازه خواهد داشت که به ما بیاموزد.

اختلافات بین سوسیوبیولوژیست‌ها (زیست‌جامعه‌شناسان) و مردم‌شناسان حوزه فرهنگ روزبه‌روز شدت بیشتری می‌گیرد. زیست‌جامعه‌شناسان فکر می‌کنند که همه آدم‌ها یک طبیعت واحد دارند که نتیجه تکامل است. برعکس، مردم‌شناسان با هر گونه قضاوت تعمیم‌دهنده در مورد طبیعت انسان مخالف‌اند و رفتارهای انسانی را با توجه به بافت محلی [بافتی که انسان در آن وجود دارد] توضیح می‌دهند. نظر شما در این زمینه چیست؟

من با نظر مردم‌شناسان حوزه فرهنگ چندان آشنایی ندارم. عقیده‌ای که عموماً پذیرفته شده این است که عوامل فرهنگی بر شکل‌گیری تاریخ تأثیر می‌گذارند. اما نباید فراموش کرد که «اتفاق» و عناصر تصادفی هم نقش مهمی در این زمینه دارند.

اما در مورد روان‌شناسان حوزه تکامل [آنها که جامعه‌شناسی زیستی را بر گونه‌ها اعمال می‌کنند] باید بگویم که آنها کاملاً در اشتباه‌اند. به عنوان مثال اگر قرار بود «خشونت» را توضیح دهیم آنها خشونت را پدیده‌ای کاملاً جدا در نظر می‌گرفتند و سناریوهای متفاوتی برای توجیه بروز خشونت تصور می‌کردند و کاملاً فراموش می‌کردند که یک صفت خاص همیشه بخشی از یک مجموعه بسیار پیچیده‌تر است.

مسئله خشونت را مطرح کردید، چرا تصور می‌کنید که ما به خشونت تمایل داریم؟ چرا انسان از نسل‌های پیشین خود نمی‌آموزد که باید از نزاع پرهیز کند؟

ما از بُعد روان‌شناختی بسیار پیچیده یا حتی عجیب و غریب هستیم. این تا اندازه‌ای ناشی از نحوه ساخته شدن مغز ما در طول زمان است؛ یعنی اینکه هر ساختاری به ساختار قبلی اضافه می‌شود. شاید ساده‌لوحانه باشد اگر بگویم که ما درگیر یک نزاع ذاتی بین ساختارهای قدیمی و جدید مغزمان هستیم. اما واضح است که کلید تناقض‌های ما در اندام کنترل‌مان یعنی در مغز نهفته است.

من فکر می‌کردم که شما مخالف زیست‌شناسان حوزه تکامل در توضیح رفتارهای ما از طریق عوامل زیست‌شناسی بوده‌اید. در کتابم به نام «انسان شدن» (Becoming Human) نوشته‌ام که شاید عجیب به نظر برسد که صدها صفحه را صرف روش مطالعه فسیل‌های استخوانی کنیم و نهایتاً به این نتیجه برسیم که این فسیل‌ها هیچ‌گونه اطلاعی در مورد رفتارهای انسان امروزی به ما نمی‌دهند. اگر واقعاً می‌خواهید آدم‌ها

پلکان سیستماتیک (طبقه‌بندی‌شده) داشته باشیم که بتوانیم موجودات مختلف را در آن طبقه‌بندی کنیم. آن وقت است که می‌توانیم به عناصر دیگر مثل ابزارها یا روش‌های استقرار فکر کنیم.

شما سعی دارید تاریخچه‌ای طولانی را به کمک داده‌های بسیار ضعیف مثل تکه‌ای از آرواره یا قطعه‌ای از یک جمجمه بازسازی کنید. فکر نمی‌کنید که این کار تا حدودی سوررئالیستی باشد؟ آدم باید خیلی به خودش مطمئن باشد که بتواند از این روش به نتیجه‌گیری‌های قطعی برسد.

خیر. برای اینکه ما چیزی را خلق نمی‌کنیم، بلکه سعی می‌کنیم تا با آگاهی کامل به اینکه علم به طور کلی چیزی جز مجموعه منظمی از شناخت‌های موقت نیست، - مجموعه‌ای از باورهای مستبدانه نیست که یک اکتشاف تا همیشه خود را به آن تحمیل کند - تاریخ تکامل را بازسازی کنیم. تنها چیزی که واقعاً می‌دانیم این است که چیزی که امروز آن را باور داریم ممکن است با چیزی که فردا به آن اعتقاد پیدا خواهیم کرد فرق داشته باشد، علم از شک تغذیه می‌کند.

پذیرش افراد مختلف نسبت به «موقت بودن شناخت‌های علمی» متفاوت است. شما هم احتمالاً همکاری دارید که کارتان را با بدبینی نگاه می‌کنند.

علتش فقط این است که به آن عادت نکرده‌اند. مشکل مردم این است که نمی‌توانند نسبت به چیزهایی که از سی سال پیش فکر می‌کردند که می‌دانند، شک کنند. در عوض آمادگی پذیرش اکتشافات جدید را ندارند. چون در مورد گونه‌هایی که تاکنون کسی از وجودشان آگاهی نداشته، ذهنیت قبلی ندارند.

در حال حاضر دانشمندان علم ژنتیک روزهایی طلایی را سپری می‌کنند و بسیار مطرح هستند. اگر روزی علم ژنتیک موفق شده به ساختار (DNA) بازمانده‌های فسیلی دست پیدا کند، شاید بتواند به راز تکامل انسان نیز دست یابد. شما در این مورد چه فکر می‌کنید، آیا مردم‌شناسی - دیرینه‌شناسی از این کشف دگرگون خواهد شد؟ احساس من این است که هر دو روش سرانجام به یک نتیجه خواهند رسید، یعنی وجود گونه‌های متعدد انسانی و این آرامش بخش است. اما برخی از مردم‌شناسان دیرینه‌شناس نگران این موضوع هستند. آنها با خود می‌گویند: «خدایا، داده‌های ما مثل مولکول‌های علم ژنتیک دقیق نیستند و بحث مولکول‌ها حتماً از بحث مورفولوژی جلوتر می‌روند». به نظر من این واقعیت ندارد، هیچ فرمول جادویی‌ای وجود ندارد. ما می‌توانیم عرصه پژوهش‌هایمان را به کمک علم ژنتیک و بررسی ایزوتوپ‌ها گسترش دهیم،



# اگر می‌خواهید آدم‌ها را بشناسید به گذشته مراجعه نکنید، بلکه آنها را همان‌گونه که امروز هستند ببینید.

نئاندرتال و هوموساپین بسیار بیشتر از آن بوده که بتوانند بین خودشان زاد و ولد کنند. اما اگر این تصور که انسان نئاندرتال دچار دگرگونی ژنتیکی شده و از نظر فیزیکی کاملاً از بین رفته است، مردم را خوشحال می‌کند، پس بگذاریم این طور تصور کنند.

ولی چیزی هست که ما را واقعاً از دیگر گونه‌ها جدا می‌کند، و آن شعور است. این چشم درون که با آن می‌توانیم ضمیر خود را ببینیم. در واقع پیچیدگی روابط انسانی در مقایسه با روابطی که در میان حیوانات وجود دارد نیز به کمک همین ویژگی شعور توجیه می‌شود. زیرا مثلاً آن‌طور که از نقاشی‌های غارهای منطقه کرو-مانیون\* برمی‌آید، علم آناتومی انسانی صد هزار سال قدمت دارد، در صورتی که تنها چهل هزار سال از کشف ویژگی شعور انسان می‌گذرد، عامل این تحول چه بوده است؟

نظر قطعی در این زمینه وجود ندارد. اما قانع‌کننده‌ترین فرضیه این است که اختراع زبان همه چیز را به جریان انداخته است. زبان فقط وسیله بیان عقاید یا تجربه‌ها نیست. زبان در فرایند اندیشیدن نیز نقشی اساسی دارد. طوری که بدون زبان ما قادر به درک کردن نیستیم. پایه و اساس خلاقیت ما، توانایی‌های ما در ارائه بیان‌های نمادین است چرا که جمع شدن این بیان‌ها با یکدیگر است که باعث می‌شود ما فکر کنیم و تنها آن وقت است که می‌توان از

خود پرسید «چه می‌شد اگر...؟»

چرا زبان گفتار تنها نزد گونه انسان حفظ شده است؟

در واقع در گونه‌های متعددی، نظام‌های ارتباطی پیشرفته‌ای وجود دارد که براساس علائم صوتی، حرکتی یا بویایی عمل می‌کنند، اما به نظر می‌رسد تولید صدا در میمون‌های بزرگ برای بیان احساسات باشد. برعکس، ما به اینجا رسیده‌ایم که زبان را از عواطف جدا کرده‌ایم و حتی آن را برای بیان ذهنیات به کار می‌بریم. همان‌گونه که همه می‌دانیم، این توانایی منحصر به فردی است که به تازگی کسب شده است. در واقع اگر چند صد هزار سال در مسیر تکامل به عقب برگردیم، چندان مطمئن نیستیم به هوموساپینی برخوردار کنیم که حرف بزند. طبیعت تا این حد غیر قابل پیش‌بینی است.

آیا روزی را که برای اولین بار در فرانسه وارد غار لاسو (Lascaux) شدید و نقاشی‌های سی هزار ساله آنجا را دیدید به خاطر می‌آورید؟

هرگز تجربه‌ای به این غنا و عظمت نداشته‌ام. هنری خارق‌العاده در فضایی خارق‌العاده، چنانکه قدمت آنان در مقابل خود هنر، تنها در مرحله دوم تجربه ام قرار می‌گرفت. این فعالیت نمادین، این چنین ناگهانی

با نقاشی، پیکرتراشی، حکاکی، آوانگاری موسیقایی، نقاشی‌های حجمی و حتی آیین خاکسپاری متجلی می‌شود.

شما می‌گویید که این فعالیت نمادین در اصل خاص اروپا بوده است. شاید چنین فعالیتی در آفریقا یا آسیا هم جریان داشته و ما چیزی از آن نمی‌دانسته‌ایم؟ بدین ترتیب می‌شود شما را به اروپا محوری متهم کرد...

به نظر می‌آید که در آفریقا آدم‌ها اشیاء نادر را تا جاهای خیلی دور برده باشند، آثاری نیز از فعالیت‌های استخراج سنگ چخماق و مهره‌های درست شده از پوست تخم شتر مرغ به دست آمده که پنجاه هزار سال قدمت دارند. همچنین ممکن است شصت هزار سال پیش مردم موفق به گذر از اقیانوس و رفتن به استرالیا شده باشند. احتمالاً اینها همه به وجود توانی شناختی نیاز دارد، نظیر آن چیزی که در لاسو فعال بود و منجر به خلق نقاشی‌های روی دیوار غار شد. ولی ما دلایل کافی برای اثبات آن در دست نداریم.

من نمی‌گویم که این شناخت و فعالیت‌ها در اروپا آغاز شده است. ظاهراً اولین انسان‌های کرو-مانیون از این توانایی برخوردار بوده‌اند، اما اینکه آن را از کجا آورده‌اند، معلوم نیست. شاید همه چیز از آفریقا شروع شده باشد، اما غنی‌ترین آثار به‌جا مانده در اروپا کشف شده‌اند. اهمیت این قاره برای پژوهشگران نیز در همین نکته است. امیدوارم بتوانیم با

## فوم اشتراک پیام یونسکو

نام و نام خانوادگی:

شغل

اشتراک جدید  تعداد مورد درخواست از هر شماره

تجدید اشتراک

شماره اشتراک

مبلغ ۶۰۰۰۰ ریال (برای اشتراک عادی)  یا مبلغ ۵۰۰۰۰ ریال (برای اشتراک دانشگاهیان و فرهنگیان\*)  را به حساب جاری

۲۹۲۳۶ بانک ملی شعبه دانشگاه تهران (کد ۸۷) واریز و اصل فیش را به نشانی مرکز انتشارات ارسال کنید.

نشانی متقاضی: استان

شهر

کدپستی

تلفن

\* ارسال فتوکپی کارت شناسایی برای اشتراک دانشگاهیان و فرهنگیان الزامی است.

دفتر مرکز انتشارات و امور مشترکین: تهران، بلوار میرداماد، روبروی مسجد الغدیر، خیابان شهید بهزاد حساری، کوی یکم، شماره ۱۷، تلفن ۲۲۲۵۹۷۲۸

اکتشافات جدید دانش بیشتری در مورد بقیه جهان به دست آوریم.

شما معتقدید که نقاشی‌های لاسو بازتابی از اسطوره‌شناسی و فرائی از جهان و جایگاه بشریت در این جهان هستند. آیا نیاز به شناخت اصلیت‌مان یک ویژگی خاص انسانی است؟  
- بله، همین‌طور است! این کنجکاوی شدید، این نیاز به درک علت‌ها عمیقاً در ما آدم‌ها ریشه دوانده است. در اعماق وجود ما، میل و توانایی طرح این پرسش‌ها بخش لاینفکی از روان ماست. وقتی ما تکامل بشر را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در واقع سعی داریم این کنجکاوی را ارضا کنیم، اما این کار کمک بزرگی به ما نمی‌کند که بفهمیم امروز ما «که» هستیم.

برای برخی این سؤال اساسی مطرح است که آیا انسان نخستین نجیب‌تر و خوشبخت‌تر از انسان متمدن بوده است یا نه. آیا قبل از پیدایش تمدن، انسان ابتدایی حالتی از سعادت را تجربه کرده است!

[با خنده بلند] اولاً این حالتی از سعادت که به آن اشاره می‌کنید مفهومی است که آدم‌ها اختراع کرده‌اند در صورتی که خودشان هم می‌دانند وجود ندارد. بیشتر ما از سعادت بی‌بهره‌ایم و همیشه هم خواهیم بود و بعد اینکه علم اخلاق محصول فکر انسان است. طبیعت چیزی در مورد اخلاق یا حتی یک قانون فرضی طبیعی به ما نمی‌آموزد؛ چرا که طبیعت نسبت به ناکامی یا موفقیت افراد بی‌تفاوت است و نسبت دادن این بی‌تفاوتی به غیر اخلاقی بودن تنها ناشی از درک خاص بشر از طبیعت است.

به عقیده شما تکامل انسان به نقطه سکون رسیده است. ما از زمانی که قدرت شناخت پیدا کرده‌ایم واقعا تغییری نکرده‌ایم و نمی‌توانیم به بروز تغییرات جدیدی در آینده امیدوار باشیم. چه چیزی مانع روند تکامل ما می‌شود؟

تغییرات ژنتیکی مؤثر در سطح جمعیتی با افراد محدود قابل گسترش است. از سوی دیگر جمعیت جهان پیوسته در حال افزایش است و افراد آن بیش از پیش در حال مسافرت و جابه‌جایی هستند. فکر اینکه گروهی انسان بتوانند در گوشه‌ای تنها و جدا از همه زندگی کنند هرگز تا این حد غیر قابل تصور نبوده است. می‌توان سناریوهای علمی، تخیلی در مورد حضور گروه‌هایی منزوی و دور افتاده در فضا تصور کرد، اما این گروه‌ها نیز بدون شک از زمین نشأت می‌گیرند. یا اینکه می‌توانیم مهندسی ژنتیک را هم متصور شویم. گرچه گاهی فقط توفیق موجوداتی که حاصل دست‌کاری‌های ژنتیکی هستند، باعث شده که این ژنوتیپ‌های (Genotypes) ساختگی حفظ شوند. مطمئن نیستم، فقط امیدوارم راه‌حل‌های این چنینی هرگز تکرار نشود. البته حتی اگر این دست‌کاری‌های ژنتیکی باز هم تکرار می‌شود، این ابتکارات فقط به یک جمعیت بسیار کوچک آزمایشگاهی محدود می‌شود.

بنابراین امیدوار بودن به اینکه تنظیم روند تکامل مشکلات را حل کند، نوعی خوش بینی ساده لوحانه است. ما باید با خودمان کنار بیاییم همان‌طور که با دنیا و مشکلات آن کنار می‌آییم. در واقع ما به آن نقطه اوج رسیده‌ایم، یعنی اینکه هوموساپین در نوع خود منحصر به فرد



جمجمه بالا متعلق به هو مو ساپین است که در آفریقای جنوبی کشف شده حدود صد هزار سال قدمت دارد. در پایین تصویر جمجمه‌ای را می‌بینیم که حدود یک میلیون سال عمر دارد و هنوز طبقه بندی نشده است. این جمجمه متعلق به پسر NARIOKOTOME است.

است. اینکه کسی این‌گونه را گونه‌تر برتر بداند یا نه، به خودش مربوط است. اما به نظر من اگر گونه‌های دیگر هم قادر به فکر کردن بودند، ما را نقطه اوج تکامل نمی‌دانستند.

آموزش تئوری‌های تکامل‌گرا در دبیرستان‌های ایالات متحد که ثروتمندترین و صنعتی‌ترین کشور دنیاست، بحث‌های شدیدی را برانگیخته

است. جنبش «ضد تکامل» در صدد اجباری کردن آموزش متون کتاب مقدس است. آیا این جنبش مانع فعالیت‌های شما نشده است؟ در حال حاضر سایت‌هایی در شبکه اینترنت موجود است که حامیان جنبش ضد تکامل نه تنها در آن از تحقیقات شما انتقاد می‌کنند بلکه برای هدایتان هم دعا می‌کنند.

عجیب است، چنین مسائلی فقط در ایالات متحد پیش می‌آید. به نظر می‌رسد که پروتستان‌های افراطی خود احساس خطر و نگرانی می‌کنند و به همین علت سعی دارند تقصیر را گردن دیگران بیندازند.

بعضی اوقات، نامه‌هایی از سوی مخالفان [نظریه‌های] تکامل دریافت می‌کنم، با این مضمون که آنها می‌خواهند روح مرا نجات دهند و مرا قسم می‌دهند که «راه راست» را دنبال کنم. اما هرگز تهدید نشده‌ام و محدودیتی در کارم احساس نکرده‌ام.

به عنوان فردی که مردگان را مطالعه می‌کند به نظر می‌رسد که حاضرید دست به کاری بزنید که دیگران راغب به آن نیستند و خود را از نظر سیاسی به دردمس می‌اندازید، شما نمی‌توانید جلوی خشم مخالفان تکامل را بگیرید و با این حال پا را فراتر نهاده و در جایی نوشته‌اید هر اقدامی که درخصوص محدود کردن زن در مورد به دنیا آوردن فرزند صورت گیرد، نمونه کامل جنون انسانی است. در عصری که افزایش جمعیت جهان باعث به وجود آمدن مشکلات عظیم زیست محیطی شده است، فکر نمی‌کنید این عقیده نوعی تندروی به حساب آید؟

من کاری نمی‌کنم جز اینکه از آنچه مشاهده می‌کنم به عنوان یک انسان و نه یک مردم‌شناس دیرینه‌شناس نتیجه‌گیری کنم. افزایش کمیت زندگی مرا هم نگران می‌کند. چون این افزایش، قطعاً تأثیرات مصیبت‌باری بر کیفیت زندگی خواهد داشت. جمعیت زمین امروز سه برابر روزی است که من به دنیا آمده‌ام و این افزایش جمعیت نمی‌تواند همیشه ادامه داشته باشد. ■

گفت‌وگوکننده: امی اُچت

خبرنگار پیام یونسکو

\*منطقه‌ای باستانی در دوردونی (Dordogne) در دهستان (Eyzies-de-Tayac-Sireuil) در ۱۸۷۸ فسیل‌های استخوانی در آنجا کشف شدند. این فسیل‌ها مربوط به بازماندگان قومی بودند که فرهنگ اورینیانی (Aurynacienne) داشتند و در پالئولیتیک اوسلی (Paleolithique Superieur) زندگی می‌کردند. آنها اولین نمونه‌های هوموساپین در اروپا بودند. انسان‌های کرو - مانیون جمجمه‌های درازی داشتند که به صورت‌های کوتاهی متصل بود. کاسه چشم آنها نسبتاً پایین بوده است. تیپ‌های متنوعی از فسیل‌های مربوط به این آدم‌ها در غارهای گریمالدی، مورای، انگلستان، آلمان و آفریقای شمالی کشف شده است. برگرفته از فرهنگ روبر-اسامی خاص، پاریس، ۱۹۹۴، ص ۵۳۳.